

کنند و بخطا بروند هیچ اقدامی نمیکنند و از ترس سقوط از جای خود نمی‌جنبند. خود را از هر نوع تماس واقعی با توده‌ها دور نگاه میدارند و در زندان فکری که برای خود ساخته‌اند با تخیلات خود و تحت تأثیر عقاید محدود خود محبوس باقی میمانند.

یکسال و نیم پیش آقای «سرینو اساستری» به دوستان لیبرال‌ش اعلام داشت که «خود را کنار بکشند و بگذارند جریانات بگذرد.» این تذکر و راهنمایی او شاید خیلی پیش از آنچه خودش متوجه باشد پراهمیت است. این موضوع بسیار جالب توجه است که آقای ساستری در مورد اقدامات دولت چین نبود و همواره مراقب بود که خود را با آن هماهنگ سازد و بهمین جهت هم توصیه میکرد تغییراتی که برای قانون اساسی در طرحهای کمیته‌ها پیش بینی شده است پذیرفته شود. اما بدبختانه وقتی که ملت دست با اقدام می‌برد و به جلو میرفت او و سایر لیبرالهای نظیر او خود را بکناری میکشیدند تا جریانات بگذرد.

بدبختی لیبرالها در این بود که از توده‌های مردم کشور خود میترسیدند و دور ماندن از این توده‌ها را بر مقابله و مقاومت در برابر اربابان خارجی ترجیح میدادند. در چنین صورتی تعجب آور نبود که آنها در کشور خود بیگانه بمانند. زندگی میگذشت و همچون شط عظیمی بجلو می‌غلطید و آنها را همچنان در جای خود باقی میگذاشت. وقتی که نبردهای شدید بخاطر زندگی و آزادی از طرف هموطنان لیبرالها جریان داشت آنها در آن سوی سنگر و در کنار دشمن قرار گرفتند و آنوقت بالحنی خیراندیشانه ما را راهنمایی هم میکردند و باقیافه حق بجانب در کمال بیمزگی، از اخلاق سخن میگفتند و میکوشیدند يك رنگ جذاب و قابل دوام بخود بگیرند. همکاری لیبرالها با دولت بریتانیا در کنفرانسهای میزگرد و در کمیته‌های بعدی آن برای تقویت روحی دولت يك عامل نیرومند و مؤثر بود. اگر آنها این همکاری را نمیپذیرفتند تفاوت عظیم و محسوسی در اوضاع بوجود می‌آمد. خیلی جالب توجه و حیرت آور بود که در یکی از کنفرانسهایی که در انگلستان در باره هند تشکیل شد حتی «حزب کارگر بریتانیا» حاضر به شرکت و همکاری نگردید اما لیبرالهای ما شرکت جستند و همکاری کردند در صورتیکه حتی بعضی از انگلیسیها هم ضمن پیامی آنها را از این همکاری منع میکردند.

ما همه در باره موضوعهای مختلف به تناسب تمایلات خودمان اعتدالی یا افراطی هستیم. اگر به موضوعی علاقه و توجه خاصی داشته باشیم طبعاً به آن دلچسپی شدیدی احساس خواهیم کرد و در آن مورد بخصوص افراطی خواهیم شد ولی اگر نسبت به آن علاقه‌ئی نداشته باشیم يك بردباری خوش ظاهر و يك اعتدال و میانه روی فیلسوفانه از خود نشان میدهیم که در واقع بتواند بیعلاقگی و لاقیدی ما را در خود مخفی سازد.

یکی از ملایم‌ترین «اعتدالیها» را میشناسم که هر وقت پیشنهادی در باره اصلاح وضع مالکیت مطرح شود که منافع موجود ملاکین و اربابان را بخاطر اندازد برای مقاومت و مخالفت نسبت بآن بشکل فوق‌العاده تجاوز آمیز و خشنی افراطی میشود. در صورتیکه نسبت به مسائل مربوط به استقلال ملی و مبارزات عمومی همواره میانه‌رو و اعتدالی میماند. دوستان لیبرال ما تا اندازه‌ئی عناصر مرفه‌الحوال و متمکن و آسوده خاطر هستند. آنها میتوانند با کمال حوصله و میانه روی در انتظار «سواراج» و استقلال بمانند و احتیاجی نمی‌بینند که خود را بخاطر این موضوع ناراحت کنند و دستخوش هیجانات سازند اما هرگونه پیشنهاد در باره تغییرات عمده اجتماعی آنها را بشدت بهیجان می‌آورد. در چنین مواردی دیگر اعتدالی نخواهند ماند و در باره چنین موضوعی جانب احتیاط را رعایت نخواهند کرد بلکه بشدت بمخالفت خواهند پرداخت.

بدینقرار آنها فقط نسبت بروش دولت بریتانیا اعتدالی و میانه‌رو هستند و در دل خود این امید را می‌پرورانند که اگر آنها در برابر آن دولت با اندازه کافی محترمانه رفتار کنند و وسازشکار باشند شاید پیاداش طرز رفتارشان بحرفهای ایشان توجهی کنند و گوش فرا دهند. آنها بشکل اجتناب ناپذیر ناچار نظریات دولت بریتانیا را می‌پذیرند. برای آنها «کتابهای آبی» شوق‌انگیزترین موضوع مطالعه هستند. کتاب «تجربه پارلمانی» اثر «ارسکین مای» و از این قبیل کتابها همیشه دم‌دستانشان است و یک گزارش جدید دولت برای آنها یک موضوع هیجان‌آمیز جدید تلقی میشود.

رهبران لیبرال وقتی که از انگلستان باز میگردند در باره فعالیت‌های شخصیت‌های ممتاز که در «وایت هال» هستند بشکل مرموزی حرف می‌زنند زیرا در نظر لیبرال‌ها و گروه «جوابگویان» و نظایر ایشان «وایت هال» غرض اعلامی باشد که در آنجا مقدرات بشری را تعیین میکنند. در زمانهای سابق گفته میشد که یک امریکائی اگر در حیات خود شایسته و نیکوکار باشد پس از مرگ روحش به «پاریس» خواهد رفت. در مورد لیبرال‌ها «وایت هال» چنین است و ظاهراً همواره قسمتی از روح آنها در فضای «وایت هال» پرواز میکند. در باره لیبرال‌ها زیاد نوشتم اما بسیاری از آنچه نوشته‌ام در مورد بسیاری از دوستان ما که در کنگره هستند نیز صدق میکند. مخصوصاً این مطالب با گروه «جوابگویان» انطباق بسیار دارد که در ملاحظه کاری و میانه روی از لیبرال‌ها هم پیش افتاده‌اند. در واقع هر

- ۱- کتاب‌های آبی سلسله انتشارات وزارت خارجه انگلستان است که بعضی قسمت‌های آن که به حوادث انقلاب مشروطیت ایران مربوط است بنا بتوصیه مرحوم سردار اسعد بختیاری بفارسی هم ترجمه و منتشر شده است. م.
- ۲- وایت هال در لندن نام خیابانیست که محل وزارتخانه‌ها و ادارات اساسی دولت بریتانیا میباشد. کلمه «وایت هال» بعنوان استعاره برای نام دولت بریتانیا بکار می‌رود.

چند میان يك ليبرال متوسط با يك عضو متوسط کنگره تفاوت‌های محسوسی وجود دارد با وجود این مرز اختلاف و تفاوت میان آنها بخواهی نمایان و مشخص نیست. از نظر فکری و ایدئولوژی میان يك ليبرال مترقی با يك عضو میانه‌رو و اعتدالی کنگره تفاوت زیادی وجود ندارد و نمیتوان آنها را از یکدیگر مشخص ساخت. اما تفاوت آنها عملاً در این است که هر عضو کنگره، بر اثر مساعی گاندهی جی و طبق تعلیمات او، لااقل با دهقانان و با اهالی دهات و روستاها تماس حاصل کرده است و فعالیتش افزایش یافته است و از این راه از زیر نفوذ بعضی تأثیرات افکار مبهم و ناقص خود بیرون رفته است. در صورتیکه در مورد لیبرالها وضع چنین نیست. آنها تماسشان هم با دنیای قدیم و افکار کهنه قطع شده است و هم با دنیای نوین. در واقع آنها همچون موجودات و جانورانی هستند که به تدریج نوعشان از میان میرود و منقرض میشوند.

تصور میکنم اغلب ما چنین هستیم که اعتقادات باستانی کهن را از دست داده‌ایم و اطلاعات جدیدی هم بدست نیاورده‌ایم که ما را پابند خود سازد. برای ما دیگر منظرهٔ برآمدن « پروتئوس » از میان دریا وجود ندارد و « تریتون »^۱ پیردر بوق شاخیش صدا نمیدهد. اکنون در میان ما کسان معدودی هستند که توفیق داشته باشند برای:

« جهانی را در يك سنگ ریزه دیدن
و بهشت را در يك گل وحشی،
بی نهایت را در يك کف دست جمع داشتن
و ابدیت را در يك لحظه. »

اکنون متأسفانه بیشتر ما دیگر نمیتوانیم مثل مردم عهدهای گذشته زندگی مرموز طبیعت را احساس کنیم و نجوای دل‌انگیز آنرا در زیر گوش خود بشنویم و از تماس با آن بهیجان آئیم و مرتعش شویم. آن روزگار که زندگی ساده طبیعی سرچشمهٔ تمام لذات آدمی بود سپری شده است اما در عوض اکنون انسان و سرنوشت پرشکوهش در برابر مافزار گرفته است و روح ما را مجذوب میسازد. اکنون مازیایی و عظمت را در افتخار و پیشرفت انسان، در رؤیاهای بلند و طوفانهای درونی او، در تلاشها و شکستهای او، در مبارزات و ناتوانیهای او، و از همهٔ اینها گذشته، در اعتقاد به آیندهٔ خوشبخت و تحقق رؤیا های او یازمی‌یابیم. برای کسی که با زیبایی این تلاش بزرگ انسانی آشنا و سرگرم شود این یاداش

۱- بنا بر عقاید یونان قدیم پروتئوس که خدای دریاها بود از دل دریاها بیرون می‌آمد و نریشون نیز که یکی از خدایان بود يك بوق از شاخ پیچاپیچ قوج داشت که در آن میدمید و آواز او شنیده میشد - م.

هم وجود دارد که از حقارت‌های زندگی دور می‌گردد و حیات در نظرش معنی و مفهومی بزرگ و بر ارزش پیدا میکند. اما کسان بسیاری هستند که این حرکت پرشکوه و این تلاش عظیم را در نمی‌یابند و خود را به آن نزدیک نمی‌سازند. اغلب آنها از راه اعتقادات گذشته و باستانی جدا شده‌اند و در دنیای حال هم برای خود راهی نیافته‌اند. آنها نه رویا و تصویری دارند و نه به اقدام و عملی می‌پردازند.

آنها قادر نیستند مفهوم عظیم تحولات و تشنج‌های بزرگ زندگی بشری و حوادثی * نظیر انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب روسیه را درک کنند. وقتی که عقده‌های درهم فشرده و تمایلات سرکوب شده و تمنیات فروخته انسانی بصورت این وقایع منفجر میشود آنها بوحشت می‌افتند و دچار سرگیجه میشوند. برای آنها هنوز «باستیل» ویران نشده است^۱.

بسیاری از لیبرالها و عناصر خارج از صفوف کنگره با اظهار نارضایتی شدید و با لحن گله‌آمیز گفته‌اند و می‌گویند که «وطن پرستی منحصر به اعضای کنگره نیست». این جمله بارها و بارها بشکل مبتذل و بیمزه‌ئی تکرار شده است. من امیدوارم که هیچ یک از اعضای کنگره چنین تصور حقیر و نادرستی نداشته باشند. من هم اعتقاد دارم که وطن پرستی در انحصار کنگره نیست و حتی با کمال مسرت آماده‌ام که آنرا به هر کس که خواهانش باشد تقدیم دارم. مخصوصاً که اصطلاح وطن پرستی فعلاً پناهگاهی برای اپورتونیستها و برای کسانی شده است که در پی بدست آوردن مقامات و مناصب عالی هستند و انواع آنها هم بقدری زیاد است که همه جور اشخاص و صاحبان همه نوع منافع و عناصری از تمام طبقات را در بر میگیرد. حتی اگر «یهودا»^۲ هم امروز زنده میبود بدون تردید خود را يك «وطن پرست» واقعی مینامید. اصولاً اکنون دیگر وطن پرستی تنها کافی نیست: ما خواهان چیزی عالیترا، پهناورتر و شریف‌تر از آن یعنی دوست داشتن همه انسان‌ها و خوشبخت بودن تمام جامعه انسانی هستیم.

اعتدالی و میان‌روی هم به تنهایی و بخودی خود معنی و مفهومی ندارد. محدود ساختن نفس و خویشتن‌داری چیز خوبیست و موافق موازین فرهنگ قدیمی ماست. اما در واقع باید در پشت آن چیزی هم برای محدود شدن و جاوگیری کردن وجود داشته باشد. سرنوشت انسان این

۱- باستیل-دژ معروف پاریس است که تا زمان انقلاب بزرگ محل زندان بود. در روز ۱۴ ژوئیه سال ۱۷۸۹ انقلابیون پاریس آنجا را متصرف شدند و آن قلعه را که مظهر دوران استبداد بود ویران ساختند. اصطلاحی که در متن آورده شده مفهومش اینست که برای بعضی از اشخاص هنوز دنیا همان صورت قدیمی را دارد.

۲- یهودا یکی از اصحاب واران عیسی مسیح بود که به او خیانت کرد و بوسیله یوسیدن عیسی او را به مأمورین دولت روم شناساند. بر اثر همین خیانت عیسی دستگیر و مطلوب گردید. در ادبیات جهان «یهودا» یکی از بزرگترین مظاهر خیانت به مرادها و نیات بزرگ است. م.

بوده و هست که عناصر طبیعت را محدود سازد و تحت کنترل قرار دهد، برگردۀ رعد و برق سواری کند، آتش خشمناک و آب غلطان و خروشان را برای استفاده خود بکار برد. اما دشوارترین کار برایش آن بوده است که تمایلات و شهوات سرکش خود را محدود سازد. تا وقتی که انسان نتواند بر خود چیره شود و شهوات خود را محدود سازد نمیتواند میراث انسانی خود را بازیابد و مقام انسانی بدست آورد و به این منظوره‌های بزرگ برسد. اما آیا پاهائی را که اصلاح حرکت نمیکند و دستپاهائی را که افلیج هستند و کاری انجام نمی‌دهند نیز می‌توان محدود ساخت؟

نمی‌توانم این چند شعر «رای کامپبل» را در اینجا بیاورم که درباره‌ی داستان نویسان آفریقای جنوبی سروده است. زیرا این ابیات با گروه‌های گوناگون سیاسی هند هم کاملاً قابل انطباق است:

«همه کس خوبشتن داری و محدودیتی را که شما بنویسید میستاید

در این باره البته من هم با شما همراهم

شما دهانه را خیلی خوب میکشید

اما آیا اسب سرکش لجام گسیخته و خونین دهان کجاست؟»

دوستان لیبرالمان بما میگویند که آنها راه سالم و طلائی میانه روی را دنبال میکنند و در میان دو روش افراطی دولت و کنگره، خود را اعتدالی نگاه میدارند. آنها خود را قاضی تقابص و معایب هر دو طرف میسازند و از این سرفراز هستند که از عیوب هر دو مبری میباشند. آنها میکوشند که مانند مجسمه عدالت ترازوی سنجش دیگران را در دست خود بگیرند. اما تصور میکنم که ضمناً مانند مجسمه عدالت چشمانشان نیز برهم نهاده و دستمال بسته است و هیچ چیز را بدرستی نمی‌بینند.^۱ در این مواردست که تخیلاتم مرا بقرون گذشته باز میگرداند و این خطاب مشهور در گوشم طنین می‌افکند که مناسب حال لیبرالهاست: «ای کاتبان و فریسیان ریائی!... ای راهنمایان ناپسند که پشه‌ئی را از جام خود صاف میکنید و دور می‌اندازید اما شتری را می‌بلعید!...»^۲

۱ - مجسمه مظهر عدالت معمولاً بصورت فرشته با زنی نمایش داده میشود که چشمانش با دستمال بسته است در يك دست ترازو و در يك دست شمشیر دارد و منظور از دستمال چشم او اینست که با بی نظری فقط عدالت را میسجد و اجرا میکند. جالب توجه است که برخلاف سنت بین‌المللی در کاخ دادگستری ایران مجسمه مظهر عدالت با چشمانی باز نمایش داده شده است - م .

۲ - این جمله آیه‌ئی از باب بیست و سوم انجیل است و کلامی از عیسی است که به کاهنان مذهبی اورشلیم

خطاب شده است - م .

اساسنامهٔ دومینیونی و استقلال

بیشتر کسانی که در این هفده سال اخیر در سیاست کنگره تأثیر زیاد داشته‌اند و به آن سروصورتی داده‌اند از طبقات متوسط بیرون آمده‌اند. هم لیبرالها و هم اعضای کنگره هر دو از این طبقه هستند و در محیطی یکسان پرورش یافته‌اند. زندگی اجتماعی و تماسها و دوستی‌هاشان مشابه یکدیگر بوده است و در آغاز کار میان ایده‌آلها و نظریات دو گانهٔ ایشان که هر دو جنبهٔ بورژوازی داشت اختلاف بسیار ناچیز بود. اما بتدریج اختلافات روحی و تفاوت میزان شهامت و فعالیت آنها از هم جدا تر ساخت و کم کم هر کدام نظرشان بسوئی متوجه شد. یک گروه بسوی دولت و ثروتمندان و قشرهای بالای بورژوازی و گروه دیگر بسوی قشرهای پائینی بورژوازی و طبقات متوسط.

معمداً هنوز هم از لحاظ فکری و ایدئولوژی هر دو دسته یکسان بودند. هدفهایشان باهم فرقی نداشت، اما کم کم عدهٔ زیادی از مردم عادی کوچه و بازار و پیشه‌وران کم‌مایه و همچنین عده‌ئی از روشنفکران بدون شغل که کاری گیر نمی‌آوردند پشت سر دستهٔ دوم قرار گرفتند و باین جهت تدریجاً لحن این گروه عوض شد. دیگر آن زبان ملایم و مؤدب قبلی بکار نمی‌رفت بلکه کلمات صورتی تند و گستاخانه پیدا کرد. اعضای این گروه چون وسیله‌ئی برای اقدام و فعالیت مؤثر پیدا نمی‌کردند ناچار به بیانات تند و جملات آتشین متوسل میشدند و باین وسیله خود را تسلی و تسکین میدادند.

عناصر لیبرال اعتدالی و میانه‌رو که از این وضع جدید بو حشت افتادند کم کم خود را کنار کشیدند و سعی کردند خود را در پناهگاه مطمئنی بکشانند. با اینوصف هرچند که تعداد افراد خرده بورژوازی و قشرهای پائینی طبقات متوسط در کنگره اکثریت یافتند و تعدادشان زیادتر شد اشخاص و عناصری از قشرهای بالای بورژوازی هم در کنگره فراوان بودند و نفوذ بسیار داشتند. این قبیل عناصر نه فقط بخاطر میل به پیروزی در مبارزات ملی، به کنگره می‌آمدند بلکه در آن مبارزه یک رضایت خاطر درونی را نیز جستجو میکردند. میخواستند باین وسیله غرور ملی و عزت نفس از دست رفتهٔ خود را دوباره احیا کنند و مجد

و عظمت گذشته خود را از نو بدست آورند. این آرزو طبعاً با تمام تمایلات ملی و ناسیونالیستی همراه بود، ولی هر چند که افراد هر دو گروه در چنین آرزوئی مشترک بودند اندازه شهامت و حرارت روحی آنها تفاوت داشت و اختلافی میان آنها بوجود می آورد. به همین علت بود که میان اعتدالیها و افراطیها از هم جدا شدند و در کنگره هم بتدریج نمایندگان قشرهای بایینی طبقه متوسط افزایش یافتند و چندی بعد نفوذ دهقانان نیز در آن محسوس گردید.

بهمان نسبت که کنگره بیشتر نماینده توده های دهقانان روستائی میشد فاصله و شکافی که آنرا از لیبرالهای اعتدالی جدا میساخت نیز وسیع تر و عمیق تر میگشت و کار بجائی رسید که لیبرالها دیگر نمیتوانستند نظریات کنگره را تأیید کنند و با آن موافق باشند. برای طبقات عالی و کسانی که در کاخهای پر شکوه زندگی میکنند و در تالارهای عظیم بطرح نقشه ها میپردازند آسان نیست که روحیه خانه های محقر و کلبه های گلی رادرك کنند. معیناً با وجود این اختلاف نمایان باز هم ایدئولوژی و طرز تفکر هر دو گروه ناسیونالیستی و بورژوائی بود. اختلاف میان آنها با اصطلاح از حیث کمیت بود و نه کیفیت. تفاوت میان میزان خواسته ها بود نه در نوع خواسته ها زیرا در کنگره هم عناصر بسیاری بودند که در واقع میبایست در کنار گروه لیبرالها قرار گیرند و نظرشان تقریباً عیناً مثل ایشان بود.

انگلستان در طی چند نسل گذشته با هند بصورت يك خانه روستائی بزرگ در يك ملك شخصى (بهمان طرز که در سابق در املاک اشراف انگلستان وجود داشت) رفتار کرده است. آنها همچون ارباب صاحب ملك بودند که بهترین قسمت اطاقهای خانه را اشغال میکردند و هندیان صورت خدمتگذارانی داشتند که باید در اطاقهای خدمتگذاران و آبدارخانه و مطبخ بمانند. همانطور که در آن خانه های اربابی دیده میشد در میان خدمتکاران ارباب هم يك سلسله خدمتکاران بودند که در درجات مختلف قرار داشتند از قبیل پیشخدمت، دربان، سرآبدار، آشپز، کلفت، مهتر، پادو و غیره و در میان آنها مزیت ها و اولویت هائی وجود داشت که با کمال دقت رعایت میشد. معیناً بطور کلی میان طبقات عالی منزل یعنی محیط زندگی اربابها با طبقات پایین که محیط زندگی خدمتکاران بود يك سد غیر قابل عبور وجود داشت.

البته تعجب آور نیست که دولت بریتانیا چنین وضعی را بر ما تحمیل کرده باشد، بلکه آنچه تعجب آور بنظر میرسد اینست که ما، یا لا اقل اغلب ما، این وضع را پذیرفته ایم و آنرا شکل طبیعی و اجتناب ناپذیر زندگی و سرنوشت خود شمرده ایم. ما روحیه خدمتکاران همان خانه ها نه های اربابی دهات را در خود پرورش داده ایم. گاهی اتفاق می افتاد که

اربابان نسبت به رفتارهای کما بیش محترمانه نشان میدادند و در تالار پذیرایی خود یک فنجان چای هم به مآعارف میکردند. مهمترین هدف و پایه مباحثات برای ما آن بود که مندرجاً در نظر اربابان محترم شمرده شویم و ما را هم به اطاقهای مسکونی و طبقات فوقانی خودشان راه بدهند. در واقع بزرگترین پیروزی بریتانیا برهند که از پیروزی نظامی و سیاسی هم بسیار مهمتر بشمار میرود همین پیروزی روحی بود. زیرا همانطور که یکی از خردمندان قدیم گفته است: غلام کم کم فکرش هم غلامانه میشود.

اما اکنون آن روزگار عوض شده است و دوران خانه‌های اربابی در روستاها و آن وضع زندگی، هم در انگلستان و هم در هند بسر رسیده است. اما هنوز هم در میان ما کسانی هستند که بهمان اطاق خدمتگذاران چسبیده‌اند و از این مغرور و خوشحالند که لباس گلابتون دوزی شده مستخدمین را بپوشند و در خدمت اربابان باشند. کسان دیگری، از جمله لیبرالها، اصولاً این طرز زندگی و این خانه‌های اربابی را کاملاً می‌پسندند، ساختمان و طرز تشکیلات آنرا تحسین میکنند و هدفشان فقط اینست که بتدریج و یکی یکی خودشان در این خانه‌ها سکونت گزینند و جای اربابها را بگیرند و همان زندگی را ادامه دهند و همین امر است که آنرا «هندی ساختن» مینامند. آنها فقط در پی تغییر دادن رنگ دستگاہهای اداری هند یا حد اکثر در پی بوجود آوردن ادارات جدیدی در حدود وضع موجود هستند و هرگز در فکر تغییر دادن اوضاع و بوجود آوردن یک سازمان تازه و یک دولت جدید نمیباشند.

در نظر آنها «سواراج» و استقلال مفهومش آنست که در هند همه چیز بشکل سابق ادامه یابد منتها با رنگی تیره‌تر. آنها فقط آینده‌ئی را در نظر می‌آورند که خودشان یا کسانی مانند خودشان نقش‌های عمده و مقامات عالی را عهده‌دار شوند و بجای مأمورین عالی‌رتبه انگلیسی بنشینند بدون آنکه تغییر دیگری در اوضاع حاصل شود. آنها میخواهند همه چیز بصورت کنونی باقی بماند، ادارات دولتی، دستگاہ قانونگزاری، وضع کار و صنایع همه بهمین صورت حفظ شود و حتی سازمان «خدمات اداری هند» هم با مقامهای مختلفش برقرار بماند، شاهزادگان و راجه‌ها همچنان مقام خود را حفظ کنند و گاه بگاه با لباسهای حیرت‌انگیز و جواهرات گرانبهای خود جلوه کنند و چشم اتباع خود را خیره سازند، مالکین عمده تحت حمایت قرار گیرند و بتوانند دهقانان فقیر و اجاره دار خود را همچنان زیر فشار داشته باشند و بدوشند، رباخواران با پولهای خود و سودهای گزافی که دریافت میدارند هم زمیندارها و هم دهقانان را غارت کنند. و کلای مدافع و دستگاہهای حقوقی همچنان

۱ - از آنجا که هندیان رنگ پوست و چهره‌شان تیره‌تر از انگلیسیهاست در اینجا این استعاره بکار رفته

که مفهوم آن جاشین ساختن هندیان در جای انگلیسیها میباشد. م.

حق الوکاله‌های گزاف بگیرند و خداوند نیز بهمان صورت همیشگی در عرش آسمانش باقی باشد و مورد ستایش قرار گیرد.

اساس نظر آنها اینست که وضع موجود حفظ شود و میتوان گفت تغییراتی که آنها خواهانش هستند تغییرات شخصی و فردی است و تصور میکنند که این تغییرات را هم میتوانند تدریجاً و با استفاده از حسن نیت دولت بریتانیا بدست آورند. پایه تمام نظریات سیاسی و اقتصادی ایشان بر مبنای حفظ و استقرار و ثبات امپراطوری بریتانیا تکیه دارد. از آنجا که امپراطوری بریتانیا در نظر ایشان، لااقل برای مدتی دراز باقی و تزلزل ناپذیر خواهد ماند، آنها سعی دارند خودشان را با آن منطبق سازند و باین جهت نه فقط طرز تفکر سیاسی و اقتصادی انگلیسیها را می‌پذیرند بلکه حتی تا اندازه زیادی موازین روحی و اخلاقی ایشان را هم که میخواهند تسلط بریتانیا برهند محفوظ و همیشگی بماند قبول میکنند. باین جهت است که روش کنونی کنگره اصولاً با نظر آنها متفاوت است زیرا کنگره نه فقط خواهان تغییر وضع اداری است بلکه میخواهد یک دولت تازه و یک شکل جدید از حکومت را برقرار سازد. شاید هنوز یک فرد عادی و متوسط کنگره بدرستی نداند که این شکل جدید دولت چگونه خواهد بود و شاید هنوز بر سر این موضوع اختلاف نظرهایی هم وجود داشته باشد اما در هر حال یک زمینه مشترک در میان اعضای کنگره (شاید با استثنای یک عده معدود اعتدالیهای آن) وجود دارد که همه عقیده دارند اوضاع و روشهای کنونی قابل دوام نیست و لازمست که یکرشته تغییرات اساسی صورت پذیرد. اختلاف میان طرح یک اساسنامه دومینیونی برای هند که لیبرالها هوادار آن هستند با استقلال کامل هند که کنگره خواهان آنست نیز در همین جا است.

اگر هند بصورت یک دومینیون^۱ بریتانیا درآید همان سازمان قدیمی در آن حفظ میشود و ما با بندهای گوناگون مرئی و نامرئی به سیستم اقتصادی بریتانیا مربوط و پیوسته خواهیم ماند در حالیکه استقلال بما اجازه خواهد داد یک وضع و سازمان جدید موافق موقعیت و احتیاجات واقعی خودمان بوجود آوریم.

روشن است که در این میان مسئله مخالفت آشتی ناپذیر و کینه‌ودشمنی نسبت با انگلستان و نسبت به مردم انگلیس یا میل قطع ارتباط با آنها بهر شکل و بهر قیمتی که باشد مطرح نمیشد هر چند که اگر هم بعلت آنچه در گذشته اتفاق افتاده است میان هند و انگلستان روابط صمیمانه و مهر آمیزی وجود نداشته باشد بسیار طبیعی خواهد بود. «تا گوز» میگوید: «بکار بردن زور و خشونت نامناسب برای گشودن در، کلید را خراب میکند و کار را به کلنگ میکشاند.»

در واقع انگلیسیها کلید قلبهای ما را مدت‌ها پیش خراب کرده‌اند و بکار بردن کلنگ هم طبعاً ما را هوادار دولت بریتانیا نمیسازد. با اینهمه ما که مدعی خدمت به‌هند و به‌تمام جامعه بشری هستیم نمیتوانیم خود را بدست احساسات و هیجانات خشم آمیز و موقتی خود بسیاریم. حتی اگر در گذشته هم چنین تمایلات تند و شدید ضد انگلیسی در ما وجود داشته است تعلیمات و پرورش عمیق گاندی جی در طول با نزرده سال اخیر ما را از اتخاذ چنین روشهایی باز میدارد.

هم اکنون که این مطالب را مینویسم من خود در يك زندان انگلیسی، مجرد و تنها نشسته‌ام و از چندین ماه پیش روح و فکر من مضطرب و نگران بوده است. شاید در دوران زندان انفرادی کنونی خود خیلی پیش از آنچه قبلاً در زندانها کشیده‌ام رنج برده‌ام. اغلب در برابر اتفاقات و حوادث گوناگون خشم و نفرت وجودم را پر کرده است و خونم را بجوش آورده است یا اینهمه وقتی که به اعماق فکر و قلبم مینگریم هیچ نوع کینه و نفرتی نسبت به انگلستان و مردم انگلیس در خود نمی‌بینم. من با امپریالیسم بریتانیا مخالفم و از تحمیل تسلط بریتانیا بر هند خشمگینم؛ من با سیستم سرمایه‌داری مخالفم؛ من از استثمار هند بوسیله طبقات حاکمه بریتانیا سخت ناراضی هستم و نفرت دارم؛ اما فقط انگلستان و مردم انگلیس را مسئول این وضع نمیشمارم و حتی اگر هم بشمارم احساساتم فرقی نخواهد کرد زیرا ابلهانه است که انسان بعزت هیجانات و خشم کور کورانه خود تمامی يك ملت را مسئول بشمارد و محکوم سازد. در واقع آنها هم با اندازه ما دستخوش موقعیت و مقتضیات زمان بوده‌اند و هستند.

من شخصاً بخاطر پرورش فکری خود به انگلستان بسیار مدیونم و هرگز نمیتوانم خود را از آن کاملاً جدا احساس کنم. از آنجا که در مدارس و دانشگاههای انگلیسی تحصیل کرده‌ام خواه ناخواه نمیتوانم از تأثیر عادات فکری خود بگریزم و شکل زندگی خود را با آداب و رسوم کشورهای دیگر همراه سازم. هر هر مورد جز در زمینه‌های سیاسی، هواداری و تأیید من متوجه انگلستان و مردم انگلیس میگردد و اگر من با اصطلاح يك دشمن سازش ناپذیر تسلط بریتانیا بر هند شده‌ام تقریباً برخلاف تمایلات خودم بوده است.

در واقع ما با حکومت بریتانیا و تسلط او بر هند مخالف هستیم و نمیتوانیم بهیچوجه سازش و توافقی داشته باشیم نه با مردم انگلیس. ما میخواهیم با تمام وسایل ممکن صمیمانه‌ترین تماسها و ارتباطات را با انگلستان و با سایر ملل خارجی برقرار سازیم. ما در میان پوسیدگی قرون بزرگ شده‌ایم و اکنون میخواهیم در هند هوایی آزاد و افکاری تازه و جانبخش داشته باشیم و با دیگران همکاری استواری برقرار سازیم. اما بی‌درنده امپریالیسم و استعمار طبعاً در همه جا با مخالفت و مقاومت شدید و خصمانه مواجه خواهد

شد و امروز کشور ما هم متأسفانه با چنین حیوان درنده‌ئی روبروست و سروکار دارد. حتی بیروحتی جنگلی ممکن است رام گردد و طبیعت وحشی و درنده خود را فراموش کند اما کاپیتالیسم و امپریالیسم که مشترکاً بر کشور بدبختی یورش می‌برند هرگز رام و بی‌خطر نخواهند شد.

اگر کسی بگوید که او با کشورش با دیگران سازش ناپذیر هستند میتوان گفت که حرف او از جهتی ابلهانه است زیرا زندگی همیشه ما را به سازش و ارتباط با دیگران ناچار میسازد. و اگر این حرف در مورد يك کشور یا ملت گفته شود مسلماً بکلی احمقانه خواهد بود اما موقعی که در مورد يك سیستم و يك سیاست و یا در يك موقعیت خاص بکار رود میتواند صحیح شمرده شود. زیرا در اینصورت در واقع بیان حالت و نیروئی است که از حدود قدرتهای بشری خارج است و نمیتوان آنرا آرام ساخت. آزادی هند و استعمار بریتانیا بنا بر طبیعت خود با یکدیگر سازش ناپذیرند. نه مقررات حکومت نظامی و نه روپوش کلمات شیرین و زیبا میتواند این دورا با هم سازش دهد و یکدیگر نزدیک سازد. فقط با نابودی قاطع امپریالیسم بریتانیا در هند شرایط مساعدی ایجاد خواهد شد که بریتانیا و هند بتوانند با یکدیگر همکاری واقعی داشته باشند.

اغلب بما میگویند که در دنیای جدید که ارتباط کشورها با یکدیگر روز بروز توسعه میپذیرد و سرنوشت ملت‌ها بهم مربوط میشود دیگر استقلال ملی يك منظور و هدف محدود و کوچک است و بنا بر این اگر ما خواهان استقلال ملی خود هستیم عقربه ساعت زمان را عقب باز میگردانیم و افکار کهنه را دنبال میکنیم. لیبرالها و عناصر مسالمت جوو حتی کسانی در انگلستان که خود را با اصطلاح سوسیالیست می‌نامند باین عناوین ما را بخاطر تمایلات محدود ملی و ناسیونالیستی سرزنش میکنند و گاه بگناه بما میگویند که بهترین راه رسیدن به يك زندگی ملی اینست که يك نوع «ملت‌های مشترک» المنافع بریتانیا» بوجود آید که همه در آن با هم زندگی مشترک و دوستانه داشته باشند. واقعاً تعجب آور است که در انگلستان چگونه تمام راه‌ها - لیبرالیسم، پسیفیسیم، سوسیالیسم و غیره - به حفظ امپراطوری منتهی میگردد. «تروتسکی» میگوید: «تمایل يك ملت اسیر و تحت نفوذ و تسلط دیگران برای خروج از وضع موجود خود اغلب بصورت تفوق و برتری بخشیدن به «ناسیونالیسم» جلوه گر میشود همانطور که تمایل يك ملت غالب و پیروز برای باقیماندن در تسلط خویش و ادامه غارتگری خود اغلب شکل پسیفیسیم و تمایلات مسالمت - جوئی را بخود میگیرد. از این جهت است که «ماکدونالد»^۱ در برابر «گاندی»

انتر ناسیونالیست جلوه میکند».

من درست میدانم که وقتی هند از نظر سیاسی آزاد شود چه تمایلی خواهد داشت و چه خواهد کرد. اما هم اکنون میدانم که آندسته از مردمی که امروز بخاطر استقلال ملی مبارزه و ایستادگی میکنند و احساسات ناسیونالیستی دارند هوادار منظور وسیع تر انتر ناسیونالیسم نیز هستند. برای يك سوسیالیست ممکن است دیگر ناسیونالیسم بی معنی باشد اما حتی بسیاری از عناصر غیر سوسیالیست هم که در صفوف مقدم کنگره قرار دارند تمایلات بین المللی و انتر ناسیونالیستی خود را تأیید کرده اند. اگر ما امروز خواهان استقلال ملی خود هستیم بخاطر آن نیست که خود را از دنیا مجزا سازیم بلکه بر عکس ما کاملاً راضی و آماده هستیم که از قسمتی از این استقلال خود همراه با سایر کشورها و بخاطر يك نظام بین المللی و انتر ناسیونالیستی واقعی چشم ببوشیم. اما هر نوع سیستم امپریالیستی با هر نوع اسم عالی و قابل پسند هم که بر آن گذارده شود دشمن يك چنین نظامی است و هرگز نمیتوان بوسیله سیستم های امپریالیستی به همکاری بین المللی و به صلح جهانی رسید. اتفاقات اخیری که در سراسر جهان روی داده است نشان میدهد که چگونه سیستم های مختلف امپریالیستی بتدریج و بشکلی روز افزون صورت اسارت و همبستگی های اقتصادی و امپریالیسم اقتصادی را بخود میگیرند. ما می بینیم که بجای رشد و توسعه انتر ناسیونالیسم، از طرف کشورهای امپریالیست در راه پیشرفت آن موانعی ایجاد میگردد و با آن مبارزه میشود. کشف دلایل این امر دشوار نیست و خود آن نشانه ضعف روز افزون نظام اقتصادی کنونی و انحطاط سیستم سرمایه داریست.

یکی از نتایج تابعیت و همبستگی اقتصادی اینست که هر چند همکاری را میان کشور های داخلی در يك پیوند اقتصادی توسعه میدهد در عین حال ایشان را از سایر قسمت های جهان مجزا میسازد. در مورد هند بطوریکه در مورد موافقت نامه اقتصادی « اتاوا » و تصمیمات مشابه آن دیدیم يك چنین سیاست پیوند اقتصادی و امپریالیسم اقتصادی بمفهوم کمتر شدن منظم و روز افزون تماس و ارتباط با سایر کشورها خواهد بود. ما حتی بیش از پیش تابع و طفیلی صنایع بریتانیا شده ایم، این سیاست صرف نظر از زیانهای فوری که از جهات مختلف برای ما بوجود آورده است و می آورد خطرات فراوانی هم برای آینده در بردارد که کاملاً نمایان است. بدینقرار طرح اساسنامه دومینیونی برای هند، ما را به جدائی از دنیا و تابعیت بیشتر از انگلستان خواهد کشاند و نه به تماسها و ارتباط های وسیعتر بین المللی.

دوستان لیبرال هندی ما بشکل حیرت انگیزی عادت کرده اند که تمام مسائل جهان و مخصوصاً حوادث کشور خود را از ماورای عینک تیره رنگ انگلیسی به بینند. آنها بدون آنکه سعی کنند بفهمند کنگره چه میگوید و چرا میگوید همان حرفها و استدلالات زمامداران

بریتانیا را تکرار میکنند و استقلال را برای هند يك هدف و منظور محدود تر و کم ارزشتر از يك اساسنامهٔ دومینیونی می‌شمارند. در نظر آنها انتر ناسیونالیسم بمعنی وابستگی به «وایت‌هال» و به حکومت انگلستان است زیرا آنها از سایر کشورهای جهان بکلی بی اطلاع هستند. این بی اطلاعی تا اندازه‌ای بعلت اشکالاتیست که از جهت ندانستن زبانهای دیگر با آن مواجه هستند اما علت اساسی ترش اینست که مخصوصاً خودشان میل دارند که از سایر کشورهای بی اطلاع بمانند. آنها ظاهراً با هر نوع فعالیت و اقدام مستقیم و هر شکل سیاست تند و متجاوز در هند مخالف هستند و از آن اجتناب دارند اما حیرت آور است که بعضی از رهبران آنها با بکار بستن چنین روشها و چنین اقدامات در کشورهای دیگر مخالفتی ندارند. وقتی که این قبیل اقدامات خشونت آمیز را از دور و در کشورهای دیگر می بینند آنها تحسین هم میکنند و بهمین جهت است که بعضی از دیکتاتورهای کنونی در کشورهای غربی^۱ مورد ستایش فکری و معنوی ایشان میباشند.

اغلب اسامی و کلمات گمراه کننده هستند و نمیتوانند منظورها را بدرستی بیان دارند، در واقع در هند برای ما این مسئله مطرح است که آیا خواهان يك تغییر وضع اساسی هستیم یا فقط يك تغییر شکل ظاهری اداری را میخواهیم؟ پاسخ لیبرالها باین سؤال روشن است. آنها فقط خواستاریك تغییر صورت ظاهری هستند و هیچ چیز بیشتری نمیخواهند، حتی همین تغییر وضع ظاهری هم برای ایشان يك هدف فوق العاده و زیاد است که بنظر ایشان بسیار مترقیانه جلوه میکند کلمهٔ «وضع دومینیونی» را گاه بگاه مطرح میسازند اما هدف واقعی ایشان بارها در کلمات مبهم و مثلاً بصورت فرمول «مسئولیت مرکزی» بیان شده است. کلمات پر معنی و جاننداری مانند «قدرت»، «خود مختاری»، «آزادی»، «استقلال» و نظایر آنها در گوش ایشان طنینی خطرناک دارد. برای آنها زبان مرسوم و متداول قانونی و کلمات نرم و ملایم هر چند هم که انبوه مردم را بر سر شوق میآورد خیلی مطبوع تر است.

تاریخ نشان میدهد که همیشه افراد و گروههای مردم بخاطر اعتقاد و ایمان خود و بخاطر استقلال و آزادی خود را بخاطر انداخته اند و جانشان به مهلکه افتاده است در صورتی که هرگز کسی بخاطر کلمات مبهمی از نوع «مسئولیت مرکزی» یا کلمات قانونی دیگری که لیبرالها بکار میبرند حتی يك وعده خوراک و خواب راحت خود را هم از دست نداده است. آنها هم که نمیخواهند هیچ چیز خود را بخاطر بیاندازند از حدود همین کلمات مبهم پا فراتر نمیگذارند و هدفشان از همین منظورهای محدود تجاوز نمیکنند. طبعاً برای

وصول به این هدف هم بنظر ایشان به «اقدامات مستقیم» یا به هیچ نوع فعالیت تند و خشونت آمیز احتیاجی نیست بلکه همانطور که «آقای سر بنیواساستری» میفرمایند میتوان از راه بکار بستن «خردمندی، تجربه، اعتدال، نیروی اقناع، نفوذ ملایم و تأثیر واقعی» به هدف رسید.

بنظر لیبرالها باید امیدوار بود که اربابان و فرمانروایان ما بوسیله رفتار شایسته ما و خدمتگذاری ما بالاخره ما را هم در حکومت و قدرت خود شریک سازند. بعبارت دیگر آنها اکنون از آنجهت در مقابل ما ایستادگی میکنند که هم بعلت رفتار خشن و تجاوز آمیز ما از ما خشمگین هستند و هم درباره صلاحیت و شایستگی ما تردید دارند و یا به هر دو دلیل!

این طرز استدلال و این نوع تجزیه و تحلیل درباره امپریالیسم و اوضاع کنونی بسیار ساده دلانه و کوتاه فکرانه است. نویسنده ممتاز و روشن بین انگلیسی، «پروفسور» ر. ه. تاوونی^۱ درباره بدست آوردن حکومت در مرحله همکاری با طبقات حاکمه شرح بسیار شایسته و جالبی نوشته است که هر چند مطالبش در مورد حزب کارگر بریتانیا میباشد اما در عین حال در مورد هند نیز قابل انطباق است. البته در انگلستان لا اقل یک سلسله تأسیسات دموکراتیک وجود دارد که در آنها تمایل اکثریت، ولو اسمی و ظاهری، رعایت و احساس میگردد و از این حیث وضع با هند تفاوت دارد. «پروفسور تاوونی» مینویسد:

«پوست پیاز را میتوان ورقه ورقه کند اما پوست یک پیرزنده را نمیتوان قطعه قطعه کند، زیرا پوست که شما را زنده زنده خواهد درید و قبلاً پوست شما را خواهد کند.....»

«اگر کشوری هست که طبقات ممتاز آن مردمی ساده لوح باشند مسلماً آن کشور انگلستان نیست. فکر اینکه حزب کارگر با مهربانی و ادب در بیان منظورهای خود میتواند طبقات ممتاز حاکمه را اغفال کند و به هدفهای خود معتقد سازد همانقدر نادرست و بیجاست که تصور کنیم میتوان با دست خالی و توپ و تشر میان تپی یک کارشناس حقوقی لجوج و زیرک را از تصرف ملکی که قبلاً و سنده مالکیت آنرا هم در دست دارد بازداشت، ثروتمندان و طبقات ممتاز معمولاً خوشخلق، خوش محضر، تیزهوش، نیرومند و مطمئن بخود میباشد ولی موقعیکه تحت فشار قرار گیرند مردمی بی همه چیز میشوند که خوب حساب کار خود را دارند و بخوبی میدانند چقدر کره روی نشان دارند و مراقب هم هستند که ذخیره کره ایشان کم نشود... اگر وضع ایشان بشکل جدی بخطر افتد آنوقت تمام وسایل سیاسی و اقتصادی را بکار خواهند انداخت. مجلس لردها، دربار سلطنتی، مطبوعات، نارضائی در

ارتش ، بحرانهای اقتصادی ، مشکلات بین‌المللی و همانطور که حمله روزنامه‌ها در سال ۱۹۳۱ به وضع پولی نشان داد ، حتی دشنامها و حملات ساختگی و مزورانه از خارج بر ضد کشور خود را برمی‌انگیزند و بکار میبرند تا منافع کیسه‌های خود را حفظ کنند.»

حزب کارگر بریتانیا يك سازمان نیرومند است . اتحادیه‌های کارگران با میلیونها نفر عضو که حق عضویت منظم می‌پردازند و بکرشته سازمانهای عالی تعاونی پشتیبان آن هستند ، همچنین عده زیادی عضو و هوادار در میان طبقات متوسط و صاحبان مشاغل مختلف دارد . کشور بریتانیا يك سازمان پارلمانی دموکراتیک دارد که بر اساس آراء طبیعی و بر سنن متمدن آزادیهای مدنی متکی است . با وجود تمام اینها «پروفسور تاوونی» عقیده دارد که حزب کارگر نمیتواند فقط از راه تبسم‌های مطبوع و متقاعد ساختن طبقه ممتاز هر چند که این هر دو کار هم مرسوم و هم مطبوع است قدرت را بدست آورد . حوادث اخیر هم صحت نظر او را تأیید کرد . «آقای تاوونی» متذکر میشود که حتی اگر حزب کارگر اکثریت را در مجلس عوام بریتانیا بدست بیاورد باز هم در مقابل مخالفت طبقات ممتاز که دژهای متعدد و استوار سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی ، مالی ، و نظامی را در تصرف خود دارند نخواهد توانست به تغییرات اساسی بپردازد . لازم به تذکر نیست که شرایط و اوضاع هند با انگلستان فوق‌العاده تفاوت دارد . در اینجا هیچ نوع تأسیسات و سنن دموکراتیک وجود ندارد بلکه برعکس در کشور ما يك رشته مقررات استثنائی و حکومت دیکتاتوری رواج دارد که آزادیهای فردی ، آزادی حرف‌زدن و نوشتن آزادی اجتماعات و مطبوعات را نابود و محدود میسازد . حتی لیبرال‌های ما هم سازمان نیرومندی در پشت سر خود ندارند و بهمین جهت است که تنها به قیافه متبسم و روش ملایمت آمیز و سازشکارانه خود اعتماد میکنند . لیبرال‌ها بشکلی فوق‌العاده با هر نوع فعالیت «مخالف قانون اساسی» یا «غیرقانونی» مخالف هستند . در کشورهایی که مؤسسات دموکراتیک وجود دارد کلمه موافق «قانون اساسی» مفهوم وسیعی دارد . بخاطر قانون اساسی قوانین تحت کنترل و بازرسی قرار میگیرند ، آزادیهای عمومی حمایت میگردند ، در کار دستگاه اجرایی نظارت میشود ، کوشش بعمل می‌آید تا ساختمان سیاسی و اقتصادی جامعه از راههای دموکراتیک تغییر و تکامل پذیرد . اما در هند که يك چنین قانون اساسی و سازمانهای دموکراتیک وجود ندارد کلمه «موافق قانون اساسی» چنان مفاهیمی را در بر ندارد ، این کلمه فکری را

۱ - (یادداشت مؤلف) - آقای «س . ی . جینتامانی» رهبر معروف لیبرال و مدیر روزنامه «لیدر» (که ارکان اصلی لیبرالهاست) نیز جنبه مخالفت و ناسازگاری دولت هند را با موازین قوانین و حقوق اساسی قبول کرده است و ضمن انتقاداتی که در شورای ایالتی ولایات متحده راجع به «گزارش کمیته منتخب و مختلط پارلمانی درباره هند» بعمل آورد گفت : «اطاعت از دولت کنونی هر چند با موازین حقوق و قوانین اساسی سازگار نیست بهتر از آنست که از يك دولت مرتجع تر و ناسازگارتر که در آینده روی کار آید پیروی کنیم .»

بیان میکنند که در هند امروز جاتی ندارد. کلمه «موافق قانون اساسی» در اینجا اغلب بشکل حیرت‌انگیزی برای هواداری از عملیات کما بیش خودسرانه دستگاه اجرایی مورد استفاده واقع میشود. یا اینکه بجای کلمه «قانونی» بکار میرود. در واقع بهتر است که خود را با استعمال همین کلمات «قانونی» و «غیرقانونی» محدود سازیم زیرا این کلمات بسیار مبهم هستند و هر روز هم ممکن است با قوانین جدیدی که وضع میشود معانی آنها تغییر پذیرد در صورتیکه قانون اساسی مفهوم بسیار پرارزش و بزرگی دارد که متأسفانه در هند کنونی به آن توجهی نمیشود.

در وضع کنونی هند هر مقررات تازه و هر قانون جدیدی که وضع میشود طبعاً مفاهیم جدیدی برای متمدن و غیرقانونی بودن بوجود می‌آورد. اکنون ممکن است شرکت در یک میتینگ عمومی اقدامی غیرقانونی تلقی شود، همچنین سوار شدن دو چرخه، پوشیدن بعضی لباس‌ها، نبودن در خانه از موقع غروب و خود را هر روز به پلیس معرفی نکردن همه خلاف قانون شمرده شود. هم اکنون این قبیل کارها و نظایر آنها که بسیار فراوانست در بعضی نقاط هند غیرقانونی میباشد. بعضی کارها هست که در بعضی قسمت‌های کشور غیرقانونی شمرده میشود و در همه جا عمومیت ندارد بنا برین وقتیکه یک دستگاه غیر مسئول اجرایی میتواند بایک یادداشت کوچک و به میل خود چنین مقررات و «قانون» هائی وضع کند بهتر است همان کلمه «قانونی» ساده که بیان‌کننده تمایلات دستگاه اجراییست بکار رود و برای «حقوق و قوانین اساسی» بمیان کشیده نشود. معمولاً تمایلات دستگاه اجرایی را باید چه پسندیم و چه نپسندیم، خواه ناخواه اطاعت کرد و گرنه عواقب ناگوار و تلخ نافرمانی و سرکشی را بوجود خواهد آورد. اما اگر کسی بگوید که میخواهد با میل خود همواره باین قبیل مقررات و قوانین اطاعت کند در واقع به یک نوع تسلیم پست و حقارت آمیز در برابر دیکتاتوری و در برابر یک قدرت استبدادی غیرمسئول تن در میدهد، روح و وجدان خود را با سارت میکشاند و امکان هر نوع آزادی را در فعالیت‌های خود از دست میدهد. امروز در هر کشور دموکراتیک این گفتگو در میانست که آیا تغییرات اقتصادی اساسی و تحول شکل اقتصادی مورد لزوم جامعه را میتوان از طریق وسایل قانونی و دستگاههای قانونی موجود تحقق بخشید یا نه؟ بسیاری مردم عقیده دارند که این کار از این راه شدنی نیست و برای چنین منظورهائی باید روش‌های غیرعادی و انقلابی را بکار بست. البته برای ما در هند چنین مسئله‌ئی مطرح نیست زیرا ما اصولاً هیچ نوع دستگاه و سازمان قانونی واقعی نداریم که بوسیله آن تغییرات مورد آرزوی خود را تحقق بخشیم. اگر با همان تأسیسات و همان سازمانهائی را که «کتاب سفید» برای ما مقرر میدارد و پیش‌بینی میکند یا چیزی شبیه آنرا داشته باشیم طبعاً هر نوع پیشرفت و تکامل عادی و قانونی ما

در هر راهی کاملاً متوقف خواهد ماند و برای ما هیچ راه دیگری جز انقلاب یا فعالیت‌های با اصطلاح غیرقانونی باقی نخواهد ماند. در چنین صورتی آیا واقعاً چه باید کرد؟ آیا راستی باید از فکر اصلاحات و تغییرات دست برداشت و به سرنوشت شوم خود تسلیم شد؟ وضع کنونی هند خیلی عجیب و غیرعادیست. دستگاه اجرایی دولت میتواند هر نوع فعالیت عمومی را محدود و ممنوع سازد و عملاً هم چنین میکند. از هر نوع اقدامی که بنظر خودشان برای ایشان خطرناک باشد جلوگیری میشود. بدینقرار هر شکل فعالیت مثبت عمومی را ممکن است متوقف سازند همانطور که در طول سه سال اخیر متوقف ساخته‌اند. تسلیم شدن به چنین وضعی مفهومی صرفنظر کردن و چشم پوشیدن از هر نوع فعالیت و اقدام عمومی است و قبول چنین چیزی هم غیرممکن است.

هیچ کس نمیتواند بگوید که میخواهد همیشه و بدوت قصور موافق قوانین رفتار کند و قانونی باشد. حتی در یک دولت دموکراتیک هم ممکن است مواردی پیش آید که وجدان شخص او را به تخلف و سرکشی از مقررات ناچار سازد. و طبعاً در کشوری که یک حکومت مطلقه استبدادی مسلط است چنین مواردی خیلی بیشتر میشود. بدیهی است که در یک چنین دولتی اصولاً قانون مفهوم واقعی خود را از دست میدهد.

لیبرالها میگویند «اقدامات مستقیم و شدید طبعاً با دیکتاتوری همراه است و موافق موازین دموکراسی نیست و کسانی که میخواهند دموکراسی پیروز گردد باید از چنین روشهایی اجتناب ورزند». این مطلب فکری مبهم و حرفی بسیار سست است. زیرا بعضی اوقات اقدامات مستقیم و شدید از قبیل اعتصابات کارگران هم ممکن است رسماً قانونی شمرده شود. احتمال دارد که منظور لیبرالها عدم پرداختن به اقدامات مستقیم و شدید سیاسی باشد که بنظر آنها باید از آن اجتناب ورزید. اما در این مورد هم میتوان پرسید که آیا اکنون در آلمانی که زیر تسلط هیتلر قرار دارد چه نوع فعالیتی امکان دارد؟ طبعاً در آنجا یا باید با فرومایگی به قدری حکومت گردن نهاد و تسلیم شد و یا باید بفعالیت‌های انقلابی پرداخت. در آنجا غیرممکن است که وسایل دموکراسی بکار آید. لیبرالهای هند اغلب به دموکراسی اشاره میکنند اما بسیاری از آنها حتی نمیخواهند به آن نزدیک شوند. «سر.پ.س. سیواسوامی ایار» یکی از معروفترین رهبران لیبرال در ماه مه ۱۹۳۴ گفت: «کنگره برای پیدا کردن راه حل در مورد آینده و طرح حکومت آینده هند پیخود به یک مجمع مؤسسان که در آن نظر خردمندان اکثریت مردم منعکس گردد اعتقاد زیادی بسته بود. و ارزش صداقت و شایستگی مردانی را که در کنفرانسهای متعدد میزگرد شرکت کردند ناچیز گرفت. در صورتیکه من تردید دارم که یک مجمع مؤسسان هم میتواندست کاری بیش از آنچه در کنفرانسهای میزگرد انجام گرفت صورت

دهد.» بدینقرار دیده میشود که دموکراسی در نظر «سرسیوا سوامی» چیز است که با «اکثریت مردم» ارتباط ندارد بلکه به وجود يك عده معدود از مردان با اصطلاح «با صداقت و شایسته» که از طرف دولت بریتانیا انتخاب میشدند مربوط میباشد.

«سیوا سوامی ایار» بعد هم به ستایش از «کتاب سفید» بریتانیا میپردازد و میگوید هر چند که پیشنهادات آن «کاملاً رضایت بخش نیست» اما باز هم «عاقلاً نه نیست که با تمام آنها یکجا مخالفت شود.» بدینقرار دلیلی وجود ندارد که میان دولت بریتانیا و «سرپ. س. سیوا سوامی ایار» ولیبرالهای نظیر او همکاری کامل و نزدیکی برقرار نگردد.

الغای نهضت نافرمانی عمومی از طرف کنگره طبعاً مورد استقبال و رضایت لیبرالها واقع شد. آنها در آن موقع دائماً از خردمندی و احتیاط عاقلانه خود سخن میگفتند و برخ دیگران میکشیدند که توانسته اند خود را از این «نهضت ابلهانه» که در جهت نادرستی قرار داشت دور نگاهدارند. آنها میگفتند «مگر ما نمی گفتیم که چنین خواهد شد؟». این استدلال آنها و این حرفهای آنها بنظر ما عجیب بود. زیرا ما مردانه قیام کردیم، با دشمن نیرومندی به مبارزه پرداختیم و موقتاً شکست خوردیم و از پا درآمدیم اما بنظر این مصلحین خیراندیش اصولاً قیام کردن و سر پا ایستادن خوب نیست بلکه روی شکم خزیدن و سینه خیز رفتن بهتر و کم ضرر تر است. زیرا در آنحال شخص هر گز از پای نخواهد افتاد و بزمین نخواهد خورد.

هند کهنه و نو

طبیعی و ناگزیری بود که احساسات ملی هند از تسلط خارجی افسرده و ناراضی باشد. اما تعجب آوراست که چگونه در اواخر قرن نوزدهم عده زیادی از افراد تحصیل کرده و طبقه روشنفکران ما دانسته یا ندانسته طرز تفکر استعماری انگلستان را پذیرفته بودند. آنها برای این وضع دلایلی ذکر میکردند و با آن موافق بودند و فقط بعضی از جهات و تظاهرات خارجی آن سیاست را قابل انتقاد میدانستند.

مطالب تاریخی و اقتصادی و سایر موضوعاتی که در دبیرستانها و دانشگاههای هند تدریس میشد همه کاملاً بر اساس نظریات استعماری انگلستان نوشته میشد. مخصوصاً در آنها بر روی ضعفهای گوناگون ما در گذشته و حال و صفات عالی و مقدرات ممتاز و نجیبانه مردم انگلیس تکیه میکردند. ما هم این طرز بیان نادرست واقعیات را تا اندازه زیادی می پذیرفتیم حتی اگر بنا بر غریزه خود هم نسبت به آن مقاومتی نشان میدادیم و مشکوک میشدیم در هر حال کما بیش تحت تأثیر این تعلیمات قرار میگرفتیم. ما نمیتوانستیم از زیر نفوذ فکری این تعلیمات بگریزیم زیرا ما با واقعیات دیگری آشنا نبودیم و استدالات دیگری را نمیدانستیم.

بدینقرار ما برای جبران آن تحقیرهای روحی ناچار بدامن وطن پرستی مذهبی خویش پناه میبردیم و با خود فکر میکردیم که لااقل از نظر مذهب و فلسفه در میان سایر ملت های جهان بی همتا هستیم. ما بدبختی و انحطاط خود را با این فکر تسنی میدادیم که هر چند ما فاقد مظاهر خارجی و درخشان تمدن غربی هستیم از حیث معنویات و کمالات روحی پیش هستیم و این پیشی هم خیلی پر ارزش تر و مهم تر است. «ویوکاندا»^۱ و دیگران، مانند

۱ - ویوکاندا - یکی از شخصیت های ممتاز فرهنگ هند است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم زندگی کرد.

ویوکاندا فلسفه باستانی هند را بشکل جدید و دیباچندنی بیان کرد و مسافرنوهای او در آمریکا و اروپا و سخنرانیهای بیخ و مشهور او برای توجه عمومی جهانیان و خود هندیان به فلسفه باستانی هند اهمیت فوق العاده داشت - م .

جمعی از محققین غربی که نسبت به فلسفه قدیمی ما علاقه نشان میدادند، ما را به سوابق درخشان باستانی خود متوجه ساختند و دوباره يك نوع احساس احترام نسبت بخودمان را در ما بوجود آوردند و غرور بخواب رفته‌ئی از گذشته های روشن و فراموش شده را در ما برانگیختند.

کم کم به آنچه انگلیسیها درباره اوضاع گذشته و کنونی ما میگفتند با دیده شك و تردید نگاه میکردیم و آنها را مورد بررسی و انتقاد قرار میدادیم. اما هنوز هم فکرو عمل ما در حدود همان قالبها و چهارچوبهای تفکر انگلیسی قرار داشت. هنوز هم هر چه بد بود «غیر انگلیسی» نامیده میشد و باز هم اگر يك نفر انگلیسی در هند رفتاری ناشایست میداشت گناه و مسئولیت بگردن خودش می افتاد و کسی آنرا بحساب دستگاہ و سیستم حکومت انگلستان نمیکنداشت اما کثرت و ازدیاد تدریجی موارد انتقاد درباره چگونگی حکومت و تسلط بریتانیا بر هند، برخلاف نظر اعتدالی خود انتقاد کنندگان، نتایج انقلابی بوجود آورد و برای تمایلات ملی ما يك بنیان سیاسی و اقتصادی فراهم ساخت.

در آن زمان کتاب «فقر و حکومت غیر انگلیسی بریتانیا در هند» اثر «دادا بهای نا اوروجی» و کتابهای «روموش دوت» و «ویلیام دای بای» و دیگران در توسعه افکار و تمایلات ملی يك نقش عمده و انقلابی داشت. مطالعات و تحقیقات بعدی درباره تاریخ باستانی هند نشان داد که ما در روزگارهای گذشته دورانهای تمدن عظیم و درخشانی داشته‌ایم. مطالبی که در این باره انتشار می یافت در هند با علاقمندی و رضایت فوق العاده خوانده میشد. همچنین کشف کردیم که نتایج تسلط و فرمانروائی بریتانیا در هند با آنچه کتابهای تاریخ خودشان بما می آموخت تفاوت بزرگی داشت.

تردید ما نسبت به طرز بیان انگلیسی در تنظیم و تعلیم تاریخ و اقتصاد و طرز اداره هند دائماً افزایش می یافت ولی هنوز هم در تحت نفوذ همان طرز تفکر و ایدئولوژی انگلیسی زندگی میکردیم.

وضع ناسیونالیسم هند در آستانه قرن کنونی تقریباً چنین بود. هنوز هم وضع گروه لیبرالها، و بعضی گروههای کوچک دیگر و يك عده از اعضای اعتدالی و میانه رو کنگره چنین است. آنها گاه بگاه يك قدم احساساتی به پیش بر میدارند اما از نظر فکری هنوز هم در قرن نوزدهم زندگی میکنند. بهمین جهت هم هست که يك نفر لیبرال نمیتواند فکر استقلال هند را هضم کند. زیرا افکار لیبرالی با فکر استقلال هند سازش ناپذیر است. لیبرال هندی پیش خود فکر میکند که قدم بقدم جلو خواهد رفت و بتدریج به مقامات عالیتر خواهد رسید و کارهای مهمتری به او سپرده خواهد شد. دستگاہ دولت همچنان بصورت قدیمی خود کار خواهد کرد منتها کم کم زمام اداره کارها بدست او خواهد افتاد و ارتش

بریتانیا هم، جایی در پشت صحنه و بدون آنکه زیاد خود را نشان دهد باقی خواهد ماند تا در صورت لزوم از موقعیت اودفاع کند. و قتیکه از خود مختاری هند و مبدل شدن آن به یک دومینیون در داخل امپراطوری بریتانیا صحبت میشد، لیبرال هندی برای خود چنین تصویری داشت و آینده باین شکل در برابرش تجسم می یافت اما اینها تصورات ساده لوحانه می بود که هرگز تحقق نمی یافت زیرا انگلستان بهای حمایت خود را بصورت تابعیت و اطاعت مطلق مطالبه میکند. ما هرگز نمیتوانیم هم نسبت بخود احترام داشته باشیم و خود را یک کشور بزرگ بدانیم و هم تابعیت و حمایت بریتانیا را بپذیریم. «سرفردریک وایت» انگلیسی که هوادار نهضت ملی هند هم نیست، اخیراً در کتابی بنام «آینده شرق و غرب» نوشته است: «هندی هنوز عقیده دارد که انگلستان مانع زوال و شکست او خواهد شد. اما تا قتیکه چنین تصورات باطلی دارد هرگز نخواهد توانست حتی مبانی لازم برای خودمختاری مورد نظر خود را هم پی ریزی کند.» مسلم است که اشاره او در اینجا به لیبرالها و مرتجعین هند و به عناصر دینفوذ در فرقه های مذهبی و هندیانی از این قبیل میباشد زیرا او در دورانی که ریاست مجمع قانگزاری هند را بعهده داشت با این قبیل عناصر تماس داشت. در صورتیکه عقیده کنگره چنین نیست و سایر گروه های مترقی هم هرگز چنین عقیده نمی ندارند. اما همه آنها در این حرف با «سرفردریک» موافق هستند که تا موقعیکه چنین تصورات باطلی وجود دارد آزادی بدست نخواهد آمد. در واقع اگر هند یک چنین وضعی را برای خود بخواند مسلماً بسوی زوال و نابودی خواهد رفت و گناهی هم بعهده خودش خواهد بود. ولی عناصر ملی و مترقی هند چنین فکری ندارند بلکه عقیده دارند برای تأمین آزادی و استقلال هند لازمست که نیروی نظامی بریتانیا بطور کامل از هند خارج شود و کنترل نظامی بریتانیا در هند قطع گردد و آنوقت تازه دوران آزادی هند آغاز خواهد شد.

تعجب آور نیست که طبقه تحصیل کرده و روشنفکران هند در قرن نوزدهم طرز تفکر بریتانیائی را پذیرفته باشند اما تعجب آور است که حتی امروز بعد از حوادث و تغییرات عظیم قرن بیستم نیز کسانی چنین تصورات باطلی داشته باشند. طبقه حاکمه انگلستان در قرن نوزدهم در واقع اشراف دنیای زمان خود بودند و یک گذشته مستند توأم با قدرت و پیروزی را پشت سر خود داشتند. آن گذشته و آن تعلیمات خاص هم خصال و هم معایب اشرافیت را در ایشان بوجود آورده بود. ما هندیها میتوانیم با این فکر بخودمان دلخوشی بدهیم که در طول قرن گذشته لااقل سه چهارم بار آقائی آنها را بدوش کشیده ایم و به ایجاد چنین طرز تفکری در انگلیسیها کمک های مادی و معنوی داده ایم. آنها کم کم - مانند بسیاری ملت های دیگر - خود را برگزیده خداوند، و امپراطوری خود را قلمرو زمینی قدرت الهی

شمرند. اگر این موقعیت ایشان برسمیت شناخته میشد و مورد اعتراف قرار میگرفت و اولویت و برتری ایشان مورد تهدید واقع نمیشد آنها تا آنجا که برایشان آسیب و زیانی نمیداشت مهربان و نیکوکار هم میماندند. اما مخالفت با آنها در نظرشان مانند سرپیچی از اوامر خداوندی بود و بنظر ایشان چنین گناه عظیمی میباشد سرکوبی و نابود شود. آقای «آندره زیگفرید»^۱ در کتاب خود بنام «بحران بریتانیا در قرن بیستم» شرح جالبی درباره این خصوصیت روحی انگلیسیها مینویسد و میگوید:

«بعلت قدرت و ثروتی که انگلستان به ارث برده بود و با آن پرورش یافته بود يك نوع روش زندگی اشرافی پیدا کرده بود که بشکلی حیرت انگیز رنگی از حقوق باستانی مذهبی داشت و این اخلاق و روحیات حتی در موقعیکه دیگر اولویت و عظمت انگلستان رو با انحطاط هم نهاده بود همچنان ادامه داشت. نسلهای جوان انگلیسی در آخر قرن گذشته گاهی بطور غیر ارادی با خود میگفتند که پیروزی شایسته و حق ایشانست... «این طرز توجه اشیاء بسیار جالب توجه است زیرا همین موضوع حساس است که عکس العملهای روحی بریتانیا و انگلیسیها را بوجود آورده است. اغلب در جریانات و مسائل خارجی این خصوصیات نمایان میشود. انگلستان همیشه گرفتاریهای خود را گناه دیگران میشمارد و عقیده دارد که اگر دیگران روش ناراحت کننده خود را تغییر دهند انگلستان آسایش و رفاه خود را باز خواهد یافت... در انگلستان این غریزه وجود دارد که همواره خود را بی عیب و بی گناه می شمارند و بجای اصلاح کردن و تغییر دادن روش خود میخواهند دیگران را اصلاح کنند و تغییر دهند.»

اگر بطور کلی روش انگلستان در سراسر جهان چنین بوده است در هند این خصوصیات خیلی بیشتر واضح و نمایان میشده است. هر چند طرز رفتار بریتانیا در مورد مطرح ساختن مسئله هند بشکل خاصی خشم انگیز بود اما يك نوع جنبه های جالب توجه هم در خود داشت. اطمینان قاطع و مسلم انگلیسیها باینکه همیشه حق با آنهاست، تصور اینکه بارسنگین و طاقت فرسایی را شرافتمندانه و در کمال شایستگی بدوش میکشند، اعتقاد به سرنوشت نژاد ممتاز خودشان و به اهمیت و عظمت امپراطوریشان، تنفر نسبت به کسانی که ارکان این اعتقادات را تهدید میکردند، و این قبیل خصایص اخلاقی يك نوع حالت مذهبی به

۱ - آندره زیگفرید - نویسنده و جغرافی دان و جامعه شناس معاصر فرانسویست که در ۱۸۷۵ متولد شده

است و عضو فرهنگستان فرانسه میباشد. قسمتی که از نوشته های او نقل شده است در متن انگلیسی کتاب بزبان فرانسوی درج گردیده است - م

رفتار ایشان می بخشید. انگلیسیها هم مانند انگیزیتورهای^۱ سابق بگمان خود میخواستند برای خیر و صلاح ما اقدام کنند بدون آنکه به تسایل خودمان توجهی داشته باشند. البته در زیر این عناوین اخلاقی و در حالیکه چنین تظاهر میکردند که به ضرب المثل قدیمی «شرافت و صداقت بهترین سیاست است» اعتقاد دارند، میکوشیدند منافع خود را محفوظ نگاهدارند و در هر مورد بنفع خود استفاده کنند. مثلاً وقتی که از ترقی هند صحبت میکردند منظورشان آن بود که کشور را با طرحهای استعماری و امپراطوری خود منطبق سازند و طبقات ممتاز هندیان از روی نمونههای انگلیسی ساخته شوند. بنظر آنها هر قدر که ما بیشتر افکار و هدفهای بریتانیا را می پذیرفتیم برای «خود مختاری» و حکومت بر خویش شایستگی بیشتری پیدا میکردیم. آنها حاضر بودند هر چه زودتر آزادی و استقلال را بما بدهند اما بشرط آنکه ما نشان میدادیم و تضمین میکردیم که آزادی را فقط موافق تمایلات و منافع بریتانیا بکار خواهیم برد!

تصور میکنم که هندیها و انگلیسیها هرگز نتوانند درباره نتایج تسلط بریتانیا بر هند نظری یکسان داشته باشند. شاید این امر خیلی طبیعی باشد که مأمورین عالیرتبه انگلیسی و از جمله وزیران انگلیسی امور هند تصاویری خیالی و غیر واقعی از گذشته و حال هند بوجود آورند و حرفهایی بگویند که هیچ بنیاد و اساس واقعی ندارد، اما در هر حال این وضع برای ما ناراحت کننده و خشم آور است.

واقعاً تعجب آور است که انگلیسیها جزیک عدد معدود کارشناسان و محققین دیگر، تا چه اندازه درباره هند بی اطلاع میباشند. اگر آنها در باره واقعیات مادی و محسوس زندگی هند تا این پایه کو رونابینا هستند میتوان تصور کرد که در برابر روح هند که خارج از دسترس آنهاست نابینائیشان تا چه اندازه است. آنها بر جسم هند مسلط شدند و بدن او را تصاحب کردند اما تصاحبی با زور و تجاوز آمیز. آنها هرگز او را نشناختند و

۱ - انگیزیتور نام اعضای دادگاههای مذهبی انگیزسیون است که از اواخر قرون وسطی در ایتالیا و بعد هم در اسپانیا بوجود آمد و باصطلاح برای جلوگیری از فساد عقیده مذهبی و ارتداد مردم اشخاص را از نظر عقیده مذهبی محاکمه میکردند. این کار که موجب سلب آزادی عقیده بود یکی از تاریکترین صفحات تاریخ فکراسانی بشمار میرود. انگیزیتورها در ابتدا باصطلاح برای حفظ مذهب و بدها برای منغورهای سیاسی و حفظ مقام سلطنت در اسپانیا به تفتیش و بازرسی عقاید میپرداختند و ازین راه بسیاری مردم بیگناه را باتهم گمراهی و لامذهبی و فساد عقیده در آتش سوزاندند - ادعای آنها آن بود که میخواهند برای خیر و صلاح مردم آنها را از گمراهی محفوظ نگاهدارند - م .

۱ - در زبان انگلیسی کشور به صورت مؤنث بیان میشود و از این جهت نویسنده هند را به زنی تشبیه کرده است که به عنف مورد تجاوز و هتاک ناموس قرار گرفته است . م .

در صدد شناختش هم نبودند. هرگز نتوانستند در اعماق چشمان او بنگرند زیرا هندهمیشه از احساس اهانت و شرم سرافکننده بود و چشمانش را پائین می انداخت و آنها هم همواره نگاه خود را با نفرت از او بر میگردداندند. در نتیجه اکنون پس از قرن‌ها تماس و ارتباط هنوز هر دو همچون بیگانگان و لبریز از کینه و نفرت متقابل با یکدیگر رو برو میشوند. با اینهمه هند با تمام فقر و انحطاطش نجابت و عظمت فراوانی در خود دارد. هر چند زنجیرهای سنت‌های متروک گذشته و فقر هولناک کنونی دست و پایی او را می بندد و هر چند پلک‌های او خسته و فرسوده است اما هنوز هم «یک زیبایی خیره کننده از درون او به بیرون می‌تراود که نشانه‌ی از ذخایر افکار بلند، رؤیاهای حیرت‌انگیز و تمایلات عالی اوست که در سراسر وجودش انباشته است». در پشت جسم درهم شکسته‌اش هنوز هم جلوه‌ی یک روح پر عظمت دیده میشود.

هند از ماورای قرون بی‌شمار سفر بزرگی را آغاز کرده و راه درازی را طی کرده است و در راه خود همه جا خرم‌نهایی از گل‌های اندیشه و خرد بوجود آورده است. در راه این سفر خود هند با بیگانگان نا آشنا ارتباط گرفته و در درون خانواده بزرگ خود به آنها جای داده است. در نشیب و فراز راه خود روزهای افتخار و انحطاط داشته و از توهین‌ها و خفت‌ها رنجها برده است. هند مناظر و قیافه‌های شگفت‌انگیز بخود دیده است اما در این سفر در از هم‌واره خورچین پر بهای ذخایر فرهنگ و تمدن باستانی‌اش را با خود نگاه داشته و از درون آن برای غذای روزانه خود نیرو و میل بزنگی بیرون کشیده و این توشه گرانبها را سخاوتمندانه با دیگران در میان نهاده است.

هند با نوسانات لنگر تاریخ بالا و پائین رفته است، با تمام قدرت تفکر بلند خود کوشید است به آسمانها برسد و اسرار رموز آنرا کشف کند. همچنین در راه پرتلاش خود تلخ‌ترین سموم اعماق دوزخ را نیز چشیده است.

با وجود تراکم دردناک خرافات، و با وجود آداب و رسوم ناپسندی که همواره به هند چسبیده بوده است و او را بسقوط کشانیده است هرگز الهام جانبخش بعضی از خردمندانترین فرزندان‌ش را که در سپیده دم تاریخ بشری «اوپنیشد» اهارا به او اهداء کردند از یاد نبرده است. افکار بلند و ظریف آنها که همواره بی آرام، همواره کوشا، و همواره در جستجو بوده‌اند هرگز نخواستند که در دامان اعتقادهای کورکورانه و آیات خشک یا در فرمانبرداری بی‌چون و چرا و کسالت آمیز و پیروی از ادعیه و اعمال بی‌روح، برای خود پناهگاهی جستجو کند. آنها هرگز یک آسایش فردی و راحتی شخصی از رنجهای این جهان یا یک جای مطمئن در بهشت موعود آینده را درخواست نکرده‌اند بلکه همیشه خواهان روشنایی

و فهمیدن بوده‌اند و گفته‌اند: «خداوند، مرا از غیر واقع به واقع، از تاریکی به روشنائی و از مرگ به جاویدانی رهبری کن» حتی هنوز هم میلیونها نفر هندی هر روز در نماز روزانه «گایاتری ماترا» از پروردگار خود میخواهند که بایشان روشن بینی و خردمندی عطا کند. بدینقرار با وجود تجزیه و از هم پاشیدگی سیاسی، هند همیشه در روح خود يك میراث مشترك را حفظ کرده است و در عین اختلاف و پراکندگی يك نوع وحدت حیرت‌انگیز داشته است.^۲ هند هم مانند تمام سرزمین‌های کهنه و باستانی يك مخلوط عجیب از خوبی و بدی بوده است که خوبیهای آن پنهان مانده است و باید با کوشش و تحقیق آنها را جستجو کرد و از درون تیرگیها بیرون کشید در حالیکه بوی زنده نباهی و کهنگی ظاهری همه جا را پر کرده و خورشید گرم و بیرحم تمام بدیهای آنرا در برابر همه کس نمایان میسازد.

تصور میکنم میان ایتالیا و هند يك نوع شباهتی وجود دارد. هر چند که ایتالیا در مقایسه با هند تمدنی جوانتر دارد و سرزمین هند هم نسبت به ایتالیا خیلی پهناورتر است اما هر دوی آنها کشورهای کهنی هستند که سنت‌های فرهنگی عظیمی در پشت سر دارند. هر دوی آنها از نظر سیاسی دچار تجزیه و پراکندگی شده‌اند اما مفهوم ایتالیا، مانند مفهوم هند هرگز نمرده است و با وجود تجزیه و پراکندگیهای ظاهری همیشه احساس وحدت در آنها باقی و غالب بوده است.

در ایتالیا شهر «رم» با سوابق عظیم تاریخی و مذهبی تا اندازه زیادی سرچشمه فکر وحدت بوده است زیرا این شهر بزرگ بر سراسر کشور تسلط مادی و معنوی داشته است و یکنوع منبع و مظهری برای وحدت شده است. در هند يك چنین شهر منفرد و ممتازی وجود ندارد. هر چند که «بنارس» بخوبی میتواند برای تمام شرق، یعنی نه فقط برای هند بلکه برای تمام آسیای شرقی صورت «شهر ابدی»^۳ را داشته باشد اما هرگز مانند رم مرکز يك امپراطوری عظیم و کانون يك قدرت گذران نبوده است. فرهنگ هندی بطوری در سراسر کشور انتشار داشته است که هیچ قسمت نمیتواند کانون و مرکز این فرهنگ نامیده شود. از دماغه «کومورن» در جنوب تا «آمانارات» و «بدری نات» در هیمالا یا

۱ - (یادداشت مؤلف) این متن قسمتی از « اوتیشد بر بهادار ایداک » میباشد .

۲ - (یادداشت مؤلف) - سرفردريك وايت در كتاب خود بنام « آینه شرق و غرب » مینویسد: « بزرگترین

تضادهای هندایشته که بر فراز پراکندگی و تفرقه آن يك روح وحدت وجود دارد که بزودی احساس نمیشود زیرا همیشه تفرقه و پراکندگی سیاسی مانع آن میشده است که هند بصورت يك کشور واحد احساس گردد. اما واقعیت این حس وحدت در هند بقدری بزرگ و نیرومند است که حتی مسلمانان هند که برای خود دنیای جداگانه‌ای دارند اشراف میکنند که تحت تأثیر عمیق نه ن روحی و معنوی آن هستند . »

۳ - « شهر ابدی » لقبی است که به شهر « رم » اطلاق میگردد - م .